

نقدی به نوشته و مصاحبه آقای عباس میلانی

در مورد آدمیت سعدی

از دکتر ن. واحدی

اخیراً در باره انسانگرایی در ایران و خارج از کشور، به ویژه در رابطه با نظرات سعدی¹ کتبی چند انتشار یافته که به دلیل درک نادرست از جنبش هومانیسیم، هدف و منظور آن برآستی آش شله غلمکاری بیش نیست. به ویژه سعدی با همه زیبایی گفتارش محتاط بود. یعنی او مانند همه‌ی متفکرین ایرانی آن دوره جرئت به آزمون را نداشت. جرئتی که فضای نشو و نمای خود را می خواهد، فضائی که آن نوآرپهائی را لازم دارد که در فرنگ شرایط تحقق هومانیسیم شدند. در "شیراز زمان سعدی" چنین فضائی موجود نبود. نتیجه این نا آگاهی ها در نظر آقای عباس میلانی به شرح زیر تبلور یافته است:

"تجدد راستین ایرانی که چندی است در کشور گسترش یافته است نه شیفته و مرعوب ناآگاه غرب است نه دلزده به همان اندازه ناآگاه از سنت ایران. چنین تجدیدی تنها با بازیابی و شناخت نقادانه سنت ایرانی شدنی است. شناختی که در عین تسلط بر سنت ایران باید دستاوردهای نقد و نظر امروزی جهان را هم بشناسد. شناخت ژرفای سنت ایران بدون بازخوانی سعدی کاری سخت دشوار است. برکشیدن جایگاه اندیشه او در ساخت بخشیدن به زبان فارسی و فرهنگ ایران و گسترانیدن اندیشه‌هایی نو کاری بنیادین در شناختن و ساختن تجدیدی ایرانی است. خواست ما در اینجا بازخوانی نوشته‌های سعدی از دید روایتش از انسان‌گرایی و شناخت‌شناسی است. از این راه می‌خواهیم بهره‌اش در تجدید ایران را بشناسیم"

کلام "تجدد راستین ایرانی" بازتاب نا آگاهی از "تجدد" است.

"تا مرد سخن نگفته باشد علم و هنرش نهفته باشد"

چه تجدید برآمده از علم جامعه‌شناسی است. فرهنگ ایران در خود چنین علمی را هرگز پرورش نداده است. بلکه ابتدا در دوران محمد رضاشاه پهلوی است که علم جامعه‌شناسی وارد مملکت می‌گردد و رشته‌ای ویژه در مدارس عالی کشور می‌گردد.

البته آقای عباس میلانی هنگامیکه می‌نویسد «تجدد راستین ایرانی که چندی است در کشور گسترش یافته است» یک منظور بیشتر ندارد و آن این است که به مردم بگوید "تجدد دوران پهلوی" تجدیدی دروغین بوده است. زیرا شیفته و مرعوب نا آگاه غرب است.

اگر نظر این باشد، این گفتار غیر علمی تنها یک "ترور لفظی" است که می‌بایستی با آن مقابله کرد. زیرا این ادعا در جهت بی‌ارزش ساختن خدمات تمام کسانی است که در دوران پهلوی به ملت ایران خدمت کرده‌اند.

به عکس استادان دانشگاه‌های آن زمان می‌بایستی از ایشان بخواهند نمونه‌ای از این تجدید راستین در ایران کنونی ارائه دهد.

از همه بدتر ایشان مدعی هستند: "چنین تجدیدی تنها با بازیابی و شناخت نقادانه سنت ایران شدنی است..... شناخت ژرفای سنت ایران بدون بازخوانی سعدی کاری سخت دشوار است" (تبلیغ برای کتاب خودش).

¹ مثلاً عباس میلانی و مریم میرزاده

اما سنت ایرانی "تعارف"، "میهمان نوازی"، "میهمانی دادن"، "جشن نوروز"، "چهارشنبه سوری"، "پُرگوئی"، فرصت طلبی (رفیق دزد و شریک قافله : غالب روحانیون حقوق بگیر دربار بودند) است. نه خیر مردم انتظار دارند ایشان بگویند با این سنت چطور می توان به "تجدد راستین" رسید.

آقای عباس میلانی :

تجدد دستاورد روی آوری به جامعه شناسی است. در فرهنگ ایران تنها کتاب "علم مدن" نوشته "خواجه نصیر الدین طوسی" وجود دارد که در برابر نوشته "الرحمن ابن محمد ابن خلدون" اهل تونس که نخستین جامعه شناس جهان است ناقص و درچارچوب دن اسلام تدوین شده است (با وجودی که تقریباً همزمان می زیسته اند).

بطور کلی مدرنیته یا تجدد با خردگرایی رنه دکارت آغاز شد که سبب خودآگاهی و خود مختاری فرد گردید. اما با صنعتی شدن فرنگ شکل جامعه و داد و ستد(تعامل) در آن به کلی دگرگون گردید، تا جائیکه با شروع سرمایه داری اجباراً در جامعه ساختارهای بسیار پیچیده ای (در برابر ساختار ساده خانواده) سازمان یافت که قابل فهم نبودند. این پیچیدگیها دشواریهای را در معاملات مردم، چه از نظر حقوقی و چه از زاویه اخلاقی بوجود آوردند که با دانائی های آن دوران (دوران کلاسیک) قابل حل نبودند. لذا معلوم شد که علم جدیدی در این امور مورد نیاز است.

البته این علم می بایستی نه تنها فهم دشواریها را آسان می کرد (تشخیص) بلکه افزونتر راه حل آنها را نیز معلوم می نمود (تعیین). متفکرینی که این نیاز را پاسخ دادند، مانند امیل دورکهایم، گنورگ زیمل و ماکس وبر. همگی ایجاد یک جامعه‌ی جدیدی را به نام جامعه مدرن در مقابل جامعه کلاسیک ممکن ساختند.

دورکهایم² می نویسد : "جامعه مدام بزرگتر می شود، کارها مدام پیچیده تر می گردد و می بایستی آنها را تقسیم کرد و به عهده سازمانهای متخصص این امور گذاشت".

این سخن نه تنها افق آینده را در شکل "گسترش تخصص ها" تصور می کند! بلکه افزون بر این سازمان دهی تخصص ها را نیز لازم می شمارد که خودش بخش بزرگی از یک خردگرایی فراگیر است. یعنی :

جمع کردن لوازم، چه ذهنی و چه عینی، برای تولید یک واحد و سپس محاسبه (چه مالی و چه فنی)، و شکل دهی بخاطر مقصودی و مسلط بر بوروکراسی (کار اداری) تمام اینکارها"ست. مراحلی که هم قابل تشخیص و هم قابل تعیین اند، مانند کارخانه ساعت سازی، اتوموبیل سازی قوطی چوب کبریت.

پس تجدد فراگرد خردگرایی فراگیر در همه کارهای جمعی اجتماعی از جمله اقتصاد و سیاست است.

در این فراگرد به ویژه سرمایه داری خردگرا و تولیداتش به یک زمینه‌ی اخلاقی جدید نیز نیاز پیدا کرد.

به موازات تجدد اجتماعی، ادبیات(فرهنگ)، و هنرهای تجسمی نیز خردگرا شده اند.

ماکس وبر³ می گوید : فرآیند خردگرایی (مدرنیته) شکستن طلسم جهان است (طرد خرافات دینی). اما چون این شکستن طلسم فقط در غرب صورت گرفته پس این تجدد همانا تجدد غربی است.

Emil Durkheim: Soziologie und Philosophie, Frankfurt 1976, S.45 ²
Jürgen Habermas Theorie des kommunikativen Handelns I WS98/99 ³

جناب آقای میلانی می بایستی بدانند تا در ایران خرافات دین وجود دارد و تا ولایت فقیه بخاطر رضای خدا و نه رضای مردم کار می کند (تجدد در سیاست) تجدد در ایران بی معنی است.

در دوران سلطنت پهلوی رضاشاه تمام وزارتخانه ها را بر مبنای تفکر خرد گرای "ماکس وبر" ساخته بود. لذا به حق ایران رو به تجدد داشت.

اما بررسی آدمیت سعدی بقول آقای میلانی می بایستی انتقادی صورت بگیرد. خواستی که تنها هنگامی ممکن می شود که منتقد خود به هومانیسیم یا به قولی دیگر "آدمیت" آگاه باشد.

نوشته ایشان این خصوصیات را ندارد.

ملاحظه بفرائید سعدی که همزمان با "فرانچسکو پترارکا"⁴، پدر هومانیسیم می زیسته خود پایه گذار آدمیت بطور ویژه است.

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت دهند آدمی

لذا آنچه را که "سعدی" به زعم خود مطرح می کند با هومانیسیم یا "انسان گرایی" "پترارکا"، خواه از موضع هدف و خواه از زاویه معنا فرقی اساسی دارد. در اینجا برای درک این تفاوت به لزوم هومانیسیم و معنی آن در فرنگ اشاره می شود:

الف - لزوم هومانیسیم

در اوایل قرن 14 ترسائی که کلیسا با حوزه های خود⁵ تعلیم و تربیت را در همه کشورهای اروپائی به دست گرفته بود، زندگی مردم در سایه مسیحیت، مفاهیم نُرْمها و الگوهای آن می چرخید.

از این گذشته کلیسا زبان یونانی و لاتین را زبان رسمی دین و علم ساخته بود تا همه پیروانش در دنیا به یک شکل تربیت بشوند.

ب - شرایط تحقق هومانیسیم

پیش از تولد مارتین لوتر (1483 در آیس لبن⁶) جهان بینی جدیدی که مولود نوآوری های بزرگی در اروپا بود زمینه ای اندیشیدن فرنگیها شد که عبارتند از:

- به سال 1450 ماشین چاپ بوسیله "یوهانس گوتنبرگ"⁷
- "مارتین بهایم" طرح گردی زمین بسان یک سیب⁸ را در شهر نورنبرگ آلمان⁹ ارائه داده است
- نیکلاس کپرنیکوس طرح خورشید مرکزی جهان¹⁰
- از قرن چهاردهم به بعد استفاده از پودر محترقه برای سلاح گرم

4 Francesco Petrarca

5 Order

6 Eisleben

7 Johannes Gutenberg

8 Globe

9 Martin Behaims

10 Nikolaus Kopernikus (1473-1543)

- اختراع ساعت جیبی بوسیله پیتر هنلین¹¹
- 1492 مسافرت دریائی کلمبوس به امریکا
- لئوناردو داوینچی¹² ایجاد تلمبه برای آب و طرح ماشینین هائی مانند هواپیما و هلیکوپتر
- نگرش ژردانو برونو به عالم که در سال 1600 زنده زنده در آتش سوزانیده شد (به حکم کلیسا)

این فضای فکری نو سبب شد تا متفکرین، دانشمندان و فلاسفه فرنگ سخت نگران آزادی و خود مختاری مردمی شوند که زیر سلطه‌ی دینی قرار داشتند. یعنی فرهیختگان جامعه فرنگی، قشری که همیشه هادی جهت گیری های جمع بسوی آینده است، بر آن شد که به بیند پیش از مسیحیت پدرانش چطور و با چه آئینی زندگی می کرده است.

از این رو مطالعه زبان قدیم (باستانی) ضرورت یافت تا برای آنها چگونگی امور آموزش و تربیت که غیر وابسته به دین صورت می گرفت روشن گردد. چنین تکاپویی جنبش هومانیسیم را در فرنگ به وجود آورد.

این جنبش بوسیله یکی از برجستگان ادب ایتالیا فرانچسکو پترارکا¹³ (پدر هومانیسیم) آغاز و سپس به مدد فرهیختگانی چون بوکاچیو، اراسموس فن روشلین و فن هوتن بطور جمعی رهبری شده است.

به علاوه نباید فراموش کرد که یکی از زیر دست ترین نویسندگان آن دوره که شهرت جهانی داشت به نام "میشل دو مونتان"¹⁴ پرچمدار این جنبش گردید.

درک محتوای این چند فراز برای پیروزی هر جنبشی مهم است. اهمیتی که در لزوم جنبش، جرئت به اقدام، همدلی و همکاری فرهیختگان در ایجاد یک رهبری جمعی و بالاخره سخنکوئی زیر دست برای نشر عقاید و حقانیت آنها قرار دارد.

جنبش هومانیسیم نه تنها با فشار خود رفرماسیون کلیسا را به وجود آورد، بلکه دوره رنسانس را نیز سبب گردید.

اما در ایران با وجود اینکه فردوسی زبان فارسی را زنده کرد و با آن رنسانس ایران را پیش از رنسانس اروپا به وجود آورد (دوران سبک خراسانی) و با وجود اینکه در برابر شخصیت "میشل دو مونتان"، نابغه ای چون "سعدی" شیراز در افق ادبیات ایران درخشید، معدالک هومانیسیم نتوانست اسلام را در سرزمین کورش مانند مسیحیت در فرنگ به عقل و واقع بینی راهنمائی بکند. آنچه که هدف این جنبش بود.

چرا؟؟

برای اینکه برخلاف زبانهای فرنگی زبان فارسی و اسطوره هایش همانند زبان عربی سخت مذهبی بودند. نگاه کنید حتی در دوران صفویه به عهد شاه عباس بزرگ با همه قدرتی که شاه در کشور داشت، نتوانست موافقت علما را که مخالف تدریس زبان پهلوی در مدرسه خواجه بودند (خواست دانشمندان) به دست آورد.

از این گذشته هومانیسیم فرنگی بیش از آدمیت سعدی معنی و وسعت (نافذ) دارد. این هومانیسیم خواستار آزادی انسان از استبداد مذهبی است. به این دلیل نیز دانسته رفرم کلیسا را خواستار شد. در حالیکه "سعدی شیراز" هنگامی که از "بنی آدم اعضای یک پیکرند" سخن به میان می آورد بر ژرفای این سخن سایه‌ی مذهب بخوبی دیده می شود (به منت خدای را عز و وجل مراجعه کنید). لذا آیت الله مطهری چند قرن پس از "سعدی"

¹¹ Peter Henlein

¹² Leonardo da Vinci

¹³ Petrarca (1304-1374) Francesco

¹⁴ Michel De Montaigne

گزاره‌ی «بنی آدم اعضای یکدیگرند» را غلط می‌داند و می‌نویسد تنها «مسلمانانند که اعضای یک پیکرند». ادعائی که ضد هومانیزم است.

از سوی دیگر "میشل دومنتان" می‌نویسد "آنها که درب و پاشنه دولتی را از جا بر می‌کنند، اول خودشان با سر سقوط خواهند کرد"¹⁵. ژرفای این سخن را امروز ایرانیان انقلابی پس از 44 سال ولایت فقیه با گوشت و استخوان خود لمس می‌کنند. آنها که دیروز به سر لوله تفنگ سربازان ایستاده در خیابان گل سرخ می‌گذاشتند، وحشیانه افسران ارتش را در پشت بام مدرسه علوی تیر باران کردند. آنها با اینکار امر مسئولیت را که بُعد اخلاقی هومانیزم است لگدمال کردند.

اساساً لازم است پرسید چرا رسانه‌ها و روشنفکران ایرانی، در این یک قرن اخیر که دستگاه روحانیت به خشونت یعنی ترور و جنایت رو آورده است الزام مراجعه به هومانیزم را در خود نیافته است؟

به نظر می‌رسد ایرانیان هنوز ارزش هومانیزم را که بزرگ‌ترین دست‌آورد انسان است نمی‌شناسند.

هومانیزم تنها یک آرمان نیست، تنها یک گرایش نیست، تنها یک روش زندگی مسالمت‌آمیز نیست، تنها احترام به عزت آدمی نیست، تنها اخلاق و ادب نیست، بلکه هومانیزم علاوه بر اینکه یک آموزه است تنها فرآیندی است که شناخت فردی (سابژکتیو) را به شناخت عینی (آبژکتیو) بر می‌گرداند.

اوپوزیسیون ایران به دور این فرآیند پیلی پیلی می‌خورد. یعنی هنوز نمی‌تواند آن را به درستی شرح دهد تا پاسخی به دشواری‌های مصیبت‌بار کنونی باشد.

نگاه کنید به وضعیت زندگی مردم اروپا در قرون وسطی که ارزش‌ها و هنجارهای دینی تقریباً همه را آزار می‌داد. این آزار یک شناخت فردی، شناختی سابژکتیو بود. در این میان فرانچسکو پترارکا برآن شد با اشعار عاشقانه خود زبان ایتالیائی قدیم را که مقید به دین نبود دوباره زنده بکند تا سبب رهایی از این آزار بشود. اما این کار وی مانند جرقه‌ای همه‌ی دل‌های آزاده‌ی مسیحی را به سوی انسان‌گرایی سوق داد. آنچه که یک شناخت عینی است، آنچه که شناختی آبژکتیو است.

این فرآیند نشان می‌دهد که شناخت عینی چگونه می‌تواند باور دینی را در دنیای عقل با عزت انسان می‌خکوب کند.

به علاوه این فرآیند معلوم ساخت که انسان عاقل می‌تواند از تجارب خود با اصل "داد و ستد اقتصادی" نتایجی منطقی بگیرد. یعنی آدمی می‌بایستی مدام در کار معامله¹⁶ حساب بکند چه داده‌ام و به جای آن چه گرفته‌ام.

در مورد مسیحیت، اروپائی‌ها دریافته‌اند که به دین نباید همه چیز خود را واگذار کنند. این دریافت بُعد دیگری از هومانیزم است که ایرانیان هنوز به آن واقف نیستند.

در تهران پس از انقلاب اسلامی قشر کم‌درآمدی که الله و اکبر گویان به پیشواز ولایت فقیه رفته بود، زمین‌های اطراف شهر را تا مرزهای شهر ری تصاحب کرد و در آنجا برای خود خانه ساخت. این گرفتن غیر قانونی را می‌بایستی به حساب مشارکت در انقلاب گذاشت (به قول خودشان آنها خون داده بودند). غافل از اینکه این تصاحب به قیمت فروختن فردیت خودشان به ولایت فقیه صورت گرفته است.

در غرب هنگامی که اقتدار کلیسا به ترس، از خود بیگانگی، ناتوانی، خفقان و جبر یعنی درهم شکستن دوآلیسم تن و جان انجامید، متفکرین جامعه قد برافراشتند و چکامه "هومانیزم" را سرودند.

Essais : von Michel de Montaigne (Autor), Hans Stille, 2016, Amazon, about evolution¹⁵
Action¹⁶

این حرکت یعنی از زجر و خشونت به عشق؛ از سرکوب و جبر به آزادی و احترام متقابل؛ از جماعت به عزت بیکران فرد و از داد و ستد متوازن که خود حکایت از دوآلیسم دارد به تدارک مردمسالاری شتافتن .

اما هومانیسیم تنها فرآیند تعالی روان آدمی را بازتاب نمی کند بلکه خودش تجسم مردمسالاری است.

متأسفانه بر خلاف فرنگی ها هدف مراجعه به زبان فارسی (زبان پیشین خود) و کار ارزنده فردوسی برای آزادی از بند اسارت دین صورت نگرفته است تا انسان و ارزش وی نه تنها بتواند در مرکز مطالعه قرار بگیرد، بلکه افزون براین :

با اصلاح دستگاه دین آموزه ی عزت انسان را اعلام دارد؛ تا روحانیت سر تعظیم در برابر این عزت فرود آورد و هرگونه تجاوز به آن را جنایت غیظ قابل بخشش بشمارد.

امروز مشاهده می شود که تلاش فردوسی تنها سبب انحطاط فرهنگی نشده بلکه ایران را نیز به لب پرتگاه سقوط کشانیده است.

چه فرهنگ تظاهر تمدن یک قوم است. تمدنی که با شهری شدن می تواند روندی بسوی پیشرفت و آدمیت و مظهر یک ملت باشد.

به ویژه باید دانست که شاخص این روند در هر قومی توانائی یادگیری افراد آن است.

آخر یادگرفتن یک میل ذاتی است. این میل اگر به وسیله محیط پرداخته نشود از بین می رود. مسئله ای که مارتین هایدگر در یک سخنرانی رادیویی زیبا آن را شرح داده است. مطلبی که نویسنده از طرفداران ایرانی هایدگر هنوز نشنیده است. درست چنین مراحلی در فرآیند هومانیسیم نیز مشاهده می شود.

کارل پوپر فرآیند یادگیری را نتیجه داشتن خاطره همراه با جرئت به آزمون و اصلاح می داند.

چه کوشش فرانچسکو پترارکا همانا جرئت به آزمون و اصلاح و خاطره ای که پوپر به آن اشاره می کند دل های آزرده از جور مسیحیت بودند. عجباً چنین خاطره ای نیز امروز در میان میلیونها ایرانی زندانی در اندیشه تنگ و بسته ولایت فقیه ملاحظه می شود. اما کو آن جرئت به آزمون و اصلاح که هنوز در میان فرهیختگان ایران موجود نیست.

در عوض ایرانیان چنین جرئتی را از عوام انتظار دارند. اما از دوران باستان تا کنون این جرئت که به واقع طلوع انسان گرایی است نه در عوام بلکه در جان فرهیختگان و اندیشمندان متبلور شده است. عبارتی دیگر جریت زادگاه خودش را لازم دارد. زادگاهی چون استخوان بندی هوشیاری سقراط کسی که جریت می کند بگوید «من جانم را فدای آزادی اندیشه می کنم».

آقای میلانی در مصاحبه خویش به زبان انگلیسی می گوید " سعدی به زنها احترام می گذاشته است "

این ادعا غلط است. سعدی در بوستان می گوید :

زن نوکن ای دوست هر نو بهار	که تقویم پاری نیاید بکار
چوزن راه بازار گیرد بزن	وگر نه تو در خانه بنشین چوزن

آقای عباس میلانی نه تنها به نظر خود (نقدانه) سخنان سعدی را بررسی نمی کند بلکه او واقعاً سعدی را نیز نمی شناسد. چه سعدی می گوید :

رسد آدمی به جائی که به جز خدا نه بیند به نگر که تا چه حد است مقام آدمیت

سخنی که انسان را به مقام آفرینندگی می‌رساند. بعبارت دیگر امروز این جهان نه جهان **کردگاری** بلکه آفریننده آن انسان است. هرکجا که کسی از آسمان و زمین سخن می‌گوید متعین این آسمان و زمین انسان است. یعنی ایرانیان می‌بایستی **سعدی** را در این کلام بازیابی کنند (انسان خدائی).

به هرحال تنها فرآیندی که می‌تواند ایرانیان را از انحطاط فرهنگی به دوران تجدد ببرد، همانا فرآیند **هومانیسم** است. زیرا **هومانیسم به انسان جرئت آزمون و با آن فردیت و شناختی عینی عطا می‌کند.**

مونیک نصرت واحدی آگوست 2022